

ماه اسفند فرا می‌رسد، ضمن شادباش نوروز، بی‌اختیار یاد مصدق بزرگ در خاطره‌ها جان تازه می‌گیرد. با درود بر او که به‌راستی رو بنده‌ی بساط چپاول‌گران و آموزگار رهایی بود. سال پرتنش ۸۴ به روزهای پایانی خود می‌رسد، سالی که در سرنوشت میهن‌مان ایران بسیار اثرگذار بوده و خواهد بود. از آغاز این سال بسیاری از دست‌اندرکاران کشور در حاکمیت و نیروهای گوناگون، تصاحب کرسی ریاست‌جمهوری در انتخابات نهمین دوره را در اولویت فعالیت‌های خود قرار دادند و در حقیقت برنامه‌ریزی‌ها تمامی به سمت‌وسویی بود که مردم به‌هرصورت به پای صندوق‌های رای کشانده‌شوند و تعداد آرا به‌اندازه‌ای باشد که مشروعیت نظام را تعیین‌کنند. در نهایت تعدادی مشخص از نامزدها از صافی شورای نگهبان قانون‌اساسی گذشتند و به‌حای‌حای‌کشور سفر کردند و وعده‌های آن‌چنانی دادند که به‌زودی آن‌چه گذشتگان نکرده‌اند، انجام خواهند داد، که ایران رشک برین خواهد شد؛ و سرانجام پس از هیاهوهای بسیار، انتخابات دوره‌ی نهم ریاست‌جمهوری چنان‌که افتاد و دانید با هزینه‌های کلان تبلیغاتی دو مرحله‌ای شد ولی در مرحله‌ی دوم سمت‌وسوی تبلیغات تغییر کرد و شماری از دگراندیشان و گروه‌های اپوزیسیون درون حاکمیت هم بر آن شدند که میان بد و بدتر، روبه‌سوی کاندیدای دیگری که از بُن قبولش نداشتند، آوردند و یک‌باره آوازه‌ها در تأیید رفتار سردادند؛ و انتخابات فارغ از تمامی بازی‌ها به‌قولی با رای‌های سازمان‌یافته خاتمه‌یافت. جماعت به‌قدرت رسیده آنرا حماسه‌ای دیگر و شگفتی‌آفرین خواندند و گفتند مردمی که از قانون‌گرایی و جامعه‌ی مدنی سودی عایدشان نشده‌بود، به شعارهای "مردمی" با وعده‌های بسیار از جمله ایجاد اشتغال برای جوانان و پول نفت را بر سر سفره‌هایشان بردن و ... به‌پای صندوق‌های رای رفتند و رسانه‌های دولتی و خطی در بوق و کرنا دمیدند. طرف‌های بازنده هم از سر مصلحت‌اندیشی از سناریوی پیچیده‌ی تودرتو و هزارلایه سخن گفتند. به‌قدرت رسیدگان جدید معتقدند که پس از سالیان، جمهوری اسلامی دارای "حکومت اسلامی" شده است و آنرا پیش‌درآمد حذف "جمهوریت" و برآمدن "حکومت اسلامی" قرار دادند و در شعارهای خود از دولت هفتادمیلیونی نام‌بردند ولی بین خودی‌های جدید یا شهروندان "درجه یک" جدلی درگرفت که درحقیقت هر یک سهمی بیش‌تر می‌خواستند. در این‌میان بقیه‌ی هفتادمیلیون نفر نظاره‌گر بودند و این درگیری‌ها کار تکمیل کابینه را به تأخیر می‌انداخت. به‌هر رو کابینه‌ای ساخته و پرداخته شد که به‌گفته‌ی بعضی از پایوران حکومتی: "امروز دیگر قدرت در دست سربازانی است که در قوه‌ی مقننه و مجریه به فرماندهی رسیده‌اند." با چنین دیدگاهی، طبیعی است که این سربازان تا به‌دست آوردن تجربه‌ی کافی، براساس روش آزمون و خطا پیش خواهند رفت، درحالی‌که مدعی هستند آن‌چه در ۱۶ سال گذشته انجام شده خطا بوده و در مسیر اسلام راستین نیز قرار نداشته است. آیا همچنان باید سرمایه‌های ملی بر باد رود؟ در این میان تکلیف منافع ملی چه می‌شود؟

از سوی دیگر هیچ حرف و کلامی در مورد آن بیست‌وچند میلیون شهروندان معترض به اصطلاح درجه ۲ و ۳ که از حقوق مدنی خود استفاده کردند و در انتخابات شرکت نکردند، به میان نمی‌آید که چرا و به‌چه دلیل این جمعیت انبوه از مردم ایران از شرکت در انتخابات کناره‌جویی کردند و آگاهانه تن به ایفای نقش در این سناریوی از پیش ساخته‌شده ندادند؛ چراکه بر این باور بودند که شورای نگهبان قانون‌اساسی با دخالت‌های خلاف قانون راه را بر گزینش سالم و قانونی می‌بندد. بعد از انتخابات با اظهار نارضایتی بازندگان، موقعیت گروه‌هایی که به‌نوعی "خودی" تلقی می‌شوند، تغییر یافت و بعضی از ایشان به‌سوی حزب‌های جدید و فراگیر روی آوردند و بعضی دیگر پیشنهاد تشکیل جبهه‌هایی با نام‌های کم‌وبیش مشابه دادند. چون جناح به قدرت رسیده چنان وانمود می‌کند که بر آن است با ادامه‌ی همان روش‌ها مجال قد افراشتن به گروه‌های دیگر را ندهد و براین گمان است که با استفاده از نیروهای شبه‌نظامی در شهرها و روستاها می‌تواند جلو برگزاری انتخابات آزاد را بگیرد و در هر انتخاباتی به نفع نامزد دلخواه وارد عمل شده و رقیبان را از میدان به‌در کند و با این‌ترتیب پایه‌های محکم و استوارتر خواهد شد. اکنون که حدود هشت‌ماه از نهمین دوره‌ی انتخاب ریاست‌جمهوری گذشته است، به بهانه‌ی پایان سال، زمان برای ریشه‌یابی و ارزیابی عملکردها فرا می‌رسد تا شاید درسی و عبرتی شود در بهبود وضع‌مان و بتوانیم به‌دور از شعار و هیاهو خدمتی کنیم.

چهارماه ابتدای سالی که گذشت متعلق به پایان دوره‌ی حکومت هشت‌ساله بود، امور جاری ره‌اشده به‌صورت راکد و بلا‌تکلیف ماند و اقدامات چندانی نیز انجام نگرفت جز برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری که با افتادن قوه‌ی مجریه به‌دست نیروهای راست افراطی آن‌هم به ترتیبی که اشاره رفت دوگانگی هشت‌ساله‌ی حاکمیت پیشین پایان‌یافت و این داستان که با امید برای عده‌ای شروع شده بود، با آرزو به پایان رسید و حکومتی یک‌دست تشکیل شد. ما در "حزب ملت ایران" با توجه به آرای نامزدهای گوناگون و کناره‌جویی درصد قابل‌توجهی از واجدین شرایط رای‌دادن از انتخابات و دخالت‌های برشمرده شده، پیروزی جریان راست افراطی در انتخابات را به‌معنای چرخش نگاه مردم به‌راست بنیادگرا ارزیابی نمی‌کنیم. برای بررسی و ارزیابی عملکرد دولت جدید، لازم است ابتدا نگاهی بسیار کوتاه به‌هشت سال دوران اصلاح‌طلبان انداخته شود. به باور ما قانون‌اساسی پُر‌نقص، ناکارآمد، و ساختار غیرمردم‌سالارانه‌ی فعلی، کارشکنی‌ها، رانت‌خواری‌ها و بحران‌آفرینی‌های پی‌درپی پاره‌ای از همین نیروهای امروز به‌قدرت رسیده از یک‌سوی و ناتوانی دست‌اندرکاران دولت هشت‌ساله از سوی دیگر، مزیت‌ها و فرصت‌های بزرگی را سوزاند؛ و دولت در برابر مشکل‌آفرینی‌های اقتدارگرایان، نه‌تنها به‌گونه‌ای

بایسته ایستادگی نکرد، بلکه در مواردی با سکوت خود به تأیید پاره‌ای عملکردها و دخالت‌های آنها پرداخته و گاه در عمل بر آنها مهر تأیید گذارد. (از آنجمله طرح جامعه‌ی مدنی که از محتوا تهی‌شد) به‌طوری‌که در دوران هشت‌ساله بسیاری از اندیشه‌پردازان، فعالان سیاسی، جوانان و دانشجویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و نیروهای مولد، ناگزیر به پرداخت هزینه‌های سنگین جانی و مالی، زندان و محرومیت از حقوق فردی و اجتماعی شدند. دولت در جریان تدارک انتخابات دوره‌ی هفتم مجلس، باید زیر بار زورگویی‌های خلاف قانون شورای نگهبان قانون اساسی نمی‌رفت و از تن‌دادن به برگزاری انتخاباتی که اکثریت، آنرا چیدمان شده می‌دانستند خودداری می‌ورزید و از آن کناره‌جویی می‌کرد، که نکرد. (در زندگی سیاسی لحظاتی پیش می‌آید که گفتن "نه" به قدرت و وفادارماندن به حاکمیت‌ملی، به تعهدها، به شعارها

- آزادی، آزادی دگراندیشان است و نه حکومت‌گران- و وعده‌های خود با مردم و وداع موقت با قدرت کارسازترین، مفیدترین و صادقانه‌ترین شکل پیکار سیاسی به‌دور از خشونت است) یا حتی بی‌توجهی‌کردن به سازمان‌دهی مردمی پرهیز از دعوت نیروهای سیاسی و دانشجویان و کارگران برای یاری‌رساندن و خنثی‌کردن توطئه‌های اقتدارگرایان تمامیت‌خواه. به‌رحال اصلاح‌طلبان روزبه‌روز عقب نشستند و به‌عکس در پروژه‌های به اصطلاح اصلاحات سیاسی و ساختاری، تفاهم با اقتدارگرایان غیرانتخابی در حاکمیت در دستور کارشان بود و جلب موافقت آنها را به اصلی اساسی تبدیل کرده بودند و هر بار گام‌به‌گام تا شکست نهایی خود و سرخوردگی بیش از بیست‌میلیون مردمی که با هم‌هی وجود به آنها و شعارهایشان چشم دوخته بودند، پشت کردند که این عامل، خود مهم‌ترین زمینه و علت به‌قدرت رسیدن اقتدارگرایان در انتخابات بعدی شد که حزب ملت ایران در بزنگاه‌های مختلف به تمامی آنها اشاره کرده و هشدارهای لازم را داده بود و متأسفانه به‌آن توجه نشد. اکنون فهرست‌وار به دلایل کسب قدرت توسط اقتدارگرایان اشاره می‌شود:

(۱) سرخوردگی ذهنی مردم از ناتوانی به اصطلاح اصلاح‌طلبان دولتی (پرگویی و کم‌عمل).
(۲) نشان‌دادن چهره‌ی روشن و عریان تضاد فقر و ثروت در جامعه و تبلیغ‌روی آن از سوی نامزد راست‌گرایان و نشان‌دادن گرفتاری‌های روزمره‌ی مردم و اولویت نخستین به آن دادن برای توده‌های مردم، ملموس‌تر می‌نمود نسبت به شعارهای اصلاح‌طلبان همچون شعار تقدم اصلاحات سیاسی بر اقتصادی یا در مقابل شعار اقتصادی درست ولی عام‌ناپسند حذف پارانته‌های هدف‌مند، نامزد راست‌گرایان با شعار بی‌پشتوانه ولی عام‌پسند آوردن پول نفت سرسرفره‌های مردم به میدان آمد و در نتیجه بازنده‌ی کمی‌تی، اصلاح‌طلبان بودند.

(۳) ورود فعال و کارساز نیروهای سازمان‌یافته‌ی بخش‌هایی از بسیج و سپاه به‌سود یک جریان و حضور آنها در قالب هیأت‌های نظارت و اجرایی به‌صورت متشکل بر پایه‌ی اظهارنظر بعضی نامزدها. عملکرد هشت‌ماهه‌ی دولت جدید:

بدون شك راست بنیادگرا در تلاش برای استقرار "حکومت اسلامی" آرمانی‌خویش است و نظامی-امنیتی کردن دولت را به‌عنوان مؤثرترین راه‌پیش‌برد و تأمین سلطه‌ی بیش‌تر خود برگزیده است. امروزه به‌راستی آزادی، جمهوریت، عدالت همگانی، امنیت و استقلال ایران باشدتی بیش‌تر از همیشه به‌خطر افتاده و این درحالی است که شعار مهرورزی و عدالت همچنان فضا را انباشته کرده، درصد بالایی از اعضای کابینه و همکاران از میان کسانی برگزیده شده‌اند که سوابق نظامی-امنیتی دارند، بسیاری از وزیران و کاربدستان دولت از پیشینه‌ی افراطی و ارتباطات خویشاوندی برخوردارند و از شایسته‌سالاری خبری نیست. چنین تمرکز و تراکمی از نیروها در مدیریت کشور و قوه‌ی اجرایی در تاریخ جمهوری اسلامی بی‌سابقه است، رونق‌دادن به بازار خرافات و عوام‌فریبی، بخش بزرگی از استراتژی این جریان است و در عمل ضد شعار "میزان رای ملت است" گام برمی‌دارد. این‌ها همه در راستای آماده‌کردن زمینه‌های ذهنی برای استقرار "حکومت اسلامی" و بی‌اعتبار کردن رای ملت و زدودن جمهوریت نظام ارزیابی می‌شود.

الف) بخش فرهنگی-اجتماعی:

جامعه‌ی ایران امروز از پیچیده‌ترین جامعه‌های دنیا است که برای برون‌شدن از بحران‌ها و بن‌بست‌های پیش رو باید با شناخت ژرف از بحران‌ها و مشکلات به‌وجود آمده، عملکرد دولت‌ها و دولت وقت در این حوزه نیز ارزیابی شود و در پایان راه‌کاری متناسب با شرایط به‌وجود آمده آرایه‌داد.

(۱) مسایل جوانان و مشکلات سنی:

بخش بزرگی از جوانان کنونی حاصل فرآیند پُریایی در اثر شعارهای بدون تفکر دوران ابتدای انقلاب در ایران هستند که امروز به سن ورود به بازار کار رسیده‌اند و این درحالی است که نه دولت‌های پیشین و نه دولت. امروز چنان‌که از عملکرد چند ماهه‌اش پیداست، نه ماهیتی مولد و نه توان ایجاد فرصت‌های شغلی در اندازه‌ای یک‌میلیون فرصت شغلی در سال که هزینه‌ای برابر پانزده‌میلیارد دلار سرمایه‌گذاری جدید در سال را می‌طلبد، دارند تا از جریان فقیرپروری و نداشتن اجتماعی جوانان که روزبه‌روز رشد صعودی داشته و دارد (خود حاصل بی‌تدبیری و بی‌برنامگی دولت‌ها و عدم توجه به منافع ملی و توسعه‌ی متوازن و فاصله‌گرفتن شدید و افسارگسیخته‌ای است که میان نظام‌های ارزشی متغیر حاکمیت و سبک‌های زندگی جوانان ایجاد شده است) جلوگیری کنند. بارها طی بیانیه‌هایی اعلام‌شد از خطرهایی که جامعه‌ی ما را تهدید می‌کند، یکی‌هم انقطاع فرهنگی-تاریخی جوانان است که به بروز فرآیند شکاف نسلی در سطح ارزشی-رفتاری و اقتصادی می‌انجامد؛ اما توجهی نشد. آن‌گاه که الگوهای ملی-میهنی و خدمت‌گزار زیر سؤال برده می‌شوند و تاریخ تحریف می‌شود و در شعور تاریخی مردم ایجاد اختلال می‌کنند، متوجه پیامدهای آن نیستند که وقتی جوان اجازه و امکان شناخت الگوی

خود را در درون تاریخ خود نباید ناگزیر به الگوی بیگانه می‌آویزد و از خودبیگانگی آغاز می‌شود.
(۲) مسایل زنان:

در روابط بسیار متناقض و پیچیده‌ی زنان و مردان در جامعه به‌درستی مشاهده می‌شود رشد و حضور زنان در جامعه، شکل و محتوایی کاملاً نامتقارن داشته و بیشتر شده است. به‌طوری‌که در پاره‌ای از حوزه‌های آموزشی و به‌ویژه آموزش عالی، دختران با یک حضور چشم‌گیر ۶۵ درصدی نسبت به پسران پیش افتاده‌اند که این امر پی‌آمدهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی خود را دارد. با این‌که در برخی حوزه‌ها چون هنر و ادبیات یا در برنامه‌های توسعه‌ای به اصطلاح خُرد حضور زنان چشم‌گیر است، با آندوه، در حوزه‌های دولتی و کلان جامعه، در اثر بی‌توجهی و شاید بی‌اطلاعی کاربه‌دستان و برنامه‌ریزان، این حضور نتوانسته است شکلی متعادل داشته باشد و برای مثال در بازار کار در سقف، ۱۰ تا ۱۵ درصد نیروی کار دختران و زنان هستند و آن‌هم اغلب در رده‌های پایین کاری متوقف مانده است. این تضاد جامعه‌ی پدرسالار با محیط‌های اجتماعی بیش از پیش برابرگراست که از یک‌سوی می‌تواند سرمنشأ نابسامانی‌ها و تنش‌ها در آینده‌ی نزدیک شود و از سوی دیگر به بروز عدم تعادل در سیستم زناشویی منجر شده و باعث بالابردن مطالبات و عدم بهره‌وری می‌شود. ایجاد نظام متوازن آموزش براساس نیاز جامعه و ایجاد یک سیستم قانون‌گذاری با اولویت به‌کارگماردن فارغ‌التحصیلان، بدون توجه به جنسیت آن‌ها برای تغییر این شرایط بسیار ضروری است. با آندوه تکیه‌زدن هیأت‌حاکمه برخلاف شعار عدالت‌خواهی، بر مجموعه‌ای از روابط و ضوابط مردسالارانه در جامعه‌ای که در عمل با سرعتی شگفت‌انگیز در حال خروج از مردسالاری است، جز حرکت به‌سوی تنش و انفجار بغض فروخورده‌ی زنان یعنی نیمی از جامعه، را در بر نخواهد داشت. چه اصراری بر ایجاد این‌همه بحران و تنش است؟ درحالی‌که به‌سادگی می‌توان بر تمامی آن‌ها غلبه کرد و استقلال و تمامیت میهن را با خطرهای مواجه نکرد.

(۳) فراز مغزها و سرمایه‌ها:

با تخصیص اعتبارات نجومی به بعضی مؤسسات که به‌طور خطی و خصوصی اداره می‌شوند از یک‌سوی تیشه‌بر یگانگی و همبستگی ملی می‌زنند و از دیگرسوی به فراموشی سپردن مغزها و نیروهای مولد، پی‌آمدی جز این فرارها را در پی نخواهد داشت، به‌هرروی ایران، میهن ما به‌گواه تاریخ، کشوری مهاجرپرست نبوده بلکه همواره و بیشتر مهاجران نخبه را پذیرا بوده است که امروز در اثر عملکرد کاربه‌دستان بخش‌های مختلف دولت‌های پس از انقلاب و دولت جدید، این امر روندی معکوس دارد و در درازای سال‌های اخیر به‌دلیل فشارهای وارده بر این قشر و قایل‌نشدن ارزش درخور به آن‌ها و تحریم‌های اقتصادی، نرخ این فرارها بیشتر شده است. گرچه امروز در جهان شاهد کوچ‌های بزرگی چون یهودیان، یونانیان، چینی‌ها، ایتالیایی‌ها و ... هستیم اما آنچه شایان توجه است این است که در هیچ‌موردی فاصله‌ی میان مهاجرت و امکان بازگشت موقت، همچون مورد ایرانیان مهاجر، چنین کوتاه نبوده و تقریباً در هیچ‌موردی پیوندهای میان مهاجران با فرهنگ مادر، مثل ایرانیان به این اندازه شدید و عاطفی نبوده است. بیشتر این مهاجران به‌ویژه فرزندان آن‌ها در نسل‌های دوم و سوم شاید به ایران بازنگردند ولی نمی‌توان و نباید چنین جمعیت بزرگی را با چنین تمایلات ملی قوی به حفظ رابطه با فرهنگ "مادر" که تعداد تمامی مهاجران جلائی وطن کرده‌ی آن، بین سه تا چهارمیلیون نفر برآورد می‌شوند، نادیده انگاشت. بارها از سوی "حزب ملت ایران" هشدار داده شد که باید از همین امروز برنامه‌ی ویژه‌ای در رابطه با فرار فرهیختگان یا این دوری‌ها و مهاجرت‌ها به اجرا درآید و تا پیش از این دیرنشدن امکانات فراهم‌شده و پیوندها تقویت‌شود و با برخورداری از ابتکارهای ملی و تأمین امنیت آن‌ها، تنش‌ها را به حداقل رسانده و امکان بهره‌برداری از این نیروی بزرگ فکری سرمایه‌ای که اکنون در خدمت کشورهای دیگر است در میهن‌مان فراهم شود.

(۴) ژرف‌شدن فاصله‌ی انسان‌ها:

عمیق‌شدن هرچه بیشتر فاصله‌ی قشرهای فقیر، ثروتمند و تضعیف طبقه‌ی متوسط به‌طور عام (در عین حال تقویت تحرک اجتماعی که ظاهراً تصور ایجاد یک طبقه‌ی متوسط را به‌وجود می‌آورد) مشکلات پرشماری در جامعه به‌وجود آورده است. ورود سرمایه‌هایی که با هدف پولشویی وارد مدارهای اقتصادی می‌شوند و رشد ناموزون ثروت‌گروهی کم‌شمار در جامعه مزیدی است بر هرچه بیشتر قطبی‌شدن جامعه و ژرف‌ترشدن فاصله‌ها نه به‌وجود آوردن طبقه‌ی متوسط و کم‌کردن فاصله‌ها؛ با این اقدامات، شهرها را بزرگ‌ظاهر کرده و نخستین پیامد آن تخلیه‌ی روستاها به امید امکان زندگی در شهرهاست و کلان‌شهرهای مسموم، ناکارا، سترون و در حد انفجار (هوای آلوده، ترافیک، مشاغل جرم‌زا، رشد خلاف، نبود بهداشت و آموزش کافی، وجود مشاغل انگلی نه مولد و...) از بی‌برنامگی اصولی حکایت دارد.

(۵) مسایل قومی- ملی:

در کشوری چون ایران که به‌نوعی از موزاییک قومی- فرهنگی تشکیل شده است، دست‌یابی به وحدت بی‌شک باید از طریق احترام‌گزاردن به هویت‌های قومی و رفع نابرابری‌ها انجام گیرد (برای مشاهده‌ی این تبعیض‌ها کافی است به نسبت نرخ رشد بودجه‌ی تخصیص‌شده سال ۱۳۸۵ به این مناطق و مقایسه‌ی آن با درصد افزایش بودجه در دیگر بخش‌ها توجه کنید) و ما بر این باوریم توزیع عادلانه‌ی ثروت، امکانات و معرفت در سیستم کثرت‌گرا امکان‌پذیر است و می‌توان با تکیه بر خرد جمعی و مدیریتی هوشمندانه این مشکل ملی را که در اثر خود برتر بینی یک جناح به‌وجود آمده است به همبستگی و پیوندی ملی، پویا و شکوفا مبدل کرد. تنها کافی است این اراده‌ی تغییر در کاربه‌دستان وجود داشته باشد که دیده نمی‌شود.

(ب) بحران در ارتباط ملی و بین‌المللی:

فرآیند پسانقلابی عموماً دوره‌ی تاریخی درازمدتی است که ایجاد امواج تنش و بحرانی می‌کند که می‌تواند برای محیط ما و حتی کل جهان هزینه‌ساز باشد. آنچه در این میان اهمیت دارد، تأکید بر خرد جمعی و استفاده از تمام ابزارهایی است که بتواند تنش‌زدایی را به اصل و بن‌پایه‌ی سیاست‌های خود با جهان تبدیل‌کند، نه دشمن‌تراشی آن‌هم با پرداختن هزینه‌های هنگفت مادی و معنوی و دادن شعار در درون و کوتاه‌آمدن در دقیقه‌ی ۹۰ با خارجی‌ان که به این ترتیب نه تنها منافع ملی را با خطر مواجه کرده‌ایم بلکه هست و نیست ملت را به داو گذاشته‌ایم و از آن‌جا که با عملکرد و تبلیغ منطق امپراتوری‌گری و نظامی‌گری پاره‌ای کاربدستان در جهان بدر بی‌اعتمادی نشانده‌اند، هرگز نمی‌توانند به این منظور توازنی به سود خود ایجاد کنند. مگر بپذیریم هرگونه نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری بر روابط بین‌المللی و تحول در دیپلماسی با جهان جز از راه ارتباط و مشارکت بیشتر، منطقی‌تر و شفاف‌تر و سخن‌گفتن به زبان جهان، آن‌هم از موضع برابر و در راستای حفظ منافع ملی امکان‌پذیر نیست و ایستادگی بر منافع ملی و استقلال و احترام به حقوق ملت‌ها به دور از تنش‌آفرینی، همواره موفق و قابل دست‌یابی خواهد بود. در غیراین صورت به هیچ‌وجه نخواهیم توانست از تنش‌های ناشی از این عدم درک، رهایی یابیم و در نتیجه به صورت فزاینده‌ای در مناسبات بی‌رحم کنونی فشارهای جهانی را در اثر بی‌سیاستی به ملت و میهن وارد می‌کنیم و تاوان آن‌را باید به صورت باج‌دادن یا بستن قراردادهایی ترکمن‌چای‌گونه به بعضی کشورها بدهیم یا از بسیاری مزیت‌های نسبی‌مان محروم شویم.

(۱) سیاست خارجی یا دیپلماسی حکومت:

حزب ملت ایران بارها نسبت به مخاطره‌آمیز بودن مواضع کاربدستان هشدار داده است و پیامدهای بسیار منفی آن بر استقلال منافع ملی و حاکمیت ملی را گوش‌زد کرده است. اتخاذ مواضع افراطی، تنش‌آفرین، واکنشی، ماجراجویانه، سیاست‌خارجی ایران را به جای دفاع از منافع ملی به کام ماجراهای مرگباری کشانده است و اکنون می‌کوشد با نمایش بازی با آتش جنگ، احساسات ملی مردم را برانگیزد و به اتکالی آن، راه را برای تحکیم هرچه بیشتر مواضع جناح راست افراطی و هدف‌های نهایی آن هموار سازد و از سوی دیگر با سپر بلا قراردادن خطر خارجی، بر ناتوانی خود در تحقق وعده‌های انتخاباتی سرپوش بگذارد و مردم را به سکوت واداشته و مطالبات به حق مردم را به تعویق اندازد و دادن آزادی‌های مدنی را به بعد از رفع خطر دشمن خارجی موکول کرده (جالب است اگر هم این دشمن خارجی از بین برود، گویی دشمن جدید ساخته می‌شود) چون در بحران است که مجال زندگی و بهانه‌ای برای حاکمیت اختناق وجود خواهد داشت وگرنه انکار فجایع‌نازی‌ها چه‌گره‌ی از مشکل دولت گشود؟ یا سخن از حذف اسرائیل آن‌هم با ادبیاتی دور از زبان دیپلماتیک چه ثمری داشت؟ جز لطمه و هزینه برای ملت. بالاخره جامعه دشت معانی است، باید آموخت. این رفتار واکنشی، احساسی، بی‌برنامه و لحظه‌ای، سرنوشت و امنیت کشور را با خطر جدی تجزیه روبرو می‌کند و محافل جنگ‌طلب آمریکا و اسرائیل با دست‌آویز قراردادن این بی‌سیاستی‌ها و موضع‌گیری‌های تحریک‌آمیز، همکاری بین‌المللی را برای اعمال فشار و اقدام نظامی علیه ما آماده می‌سازند. دولت روسیه و چین هم، چون سوریه و پاره‌ای کشورهای عرب که سال‌ها از خوان گسترده‌ی میهن ما بهره برده‌اند و کالاهای دست دوم خود را به قیمت‌های چند برابر به ما فروخته‌اند، در بزنگاه‌های ضروری ما را رها کرده، سر بر آستان آمریکا خواهند سایید. در این رابطه حزب ملت ایران طی بیانیه‌ای (به‌خود آیین حادثه در پیش است) اعلام کرده است که در شرایط موجود که حاکمیت آن‌را بر ملت تحمیل کرده است و جهان را مقابل میهن ما قرار داده است، بر این باور است اگر در راستای منافع ملی تحت‌شرایطی از غنی‌سازی که حق مسلم ملت ماست دست بکشیم، به مراتب بهتر از آن است که این کار در روسیه صورت پذیرد؛ کافی است به پیشینه و عملکرد روس‌ها نسبت به ایران در دوره‌های مختلف ۲۰۰ سال گذشته نظری افکنده شود. آیا نیروگاه بوشهر را راه‌اندازی کردند؟ بارها گفته‌ایم و بازهم می‌گوییم کودکانه است و خودفریبی اگر فکر کنید که روسیه یا چین بدون اجازه‌ی آمریکا به ما نزدیک می‌شوند. آیا حاکمان امروز که به هر قیمت در پی تکنولوژی هسته‌ای هستند و آن‌را عامل اصلی حفظ قدرت می‌پندارند، غافل از آنند که راز بقای ایران از وراثت تاریخ، نه در قدرت نظامی آن، بلکه در جاذبه‌های فرهنگی ایران بوده است؟ امروز نیز باید به این باور برسیم که بزرگی و اقتدار ایران در گروی ایجاد ایرانی آزاد، آباد، مردم‌سالار، به دور از تبعیض‌های جنسیتی و قومی و مستقل و ریشه‌کن‌سازی معضلاتی همچون فقر، بی‌کاری، اعتیاد و فحشای دامن‌گستر است، نه در داشتن جنگ‌افراز از رده خارج آن‌هم به قیمت ده‌ها برابر گران‌تر و دادن شعارهای به دور از واقعیت و ایجاد بی‌اعتمادی و دشمن‌سازی در تمام جهان. باید به‌خود آیین چه کرده‌ایم که ۹۹ درصد جهان در پروژه‌ی هسته‌ای مقابل ما قرار گرفته‌اند؟

مردمی که سرخورده از حکومت‌گران گوناگون گذشته بودند، پنداشتند دولت جدید با شعارهایش خواهان تغییر وضع حاکم به سود آن‌هاست و به امید وعده‌های انتخاباتی‌اش برای مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و ... در کشور به انتظار نشسته‌اند، نه در جنگیدن با جهان به هر قیمت و فرصت‌سوزی‌ها و از بین رفتن مزیت‌های نسبی میهن‌مان. گذشته از این‌ها تا چه وقت باید مرده‌باد و زنده‌باد گفت؟ کی باید به سازندگی، آزادی، آبادانی و توسعه‌ی متوازن کشور پرداخت تا ملت بیش از این تاوان نپردازد؟ امروزه در جهان دوران طرح‌ها و پیشنهادهای تهاجمی به سر آمده است. امروز برای همکاری و کارزار سیاسی مشترک ملی نمی‌توان برای همیشه مردم را به شعارهای تخیلی سرگرم کرد. امروز جز دادن آزادی‌های سیاسی، مدنی و اجرای مفاد حقوق بشر و تحقق زیربنای جامعه‌ی مدنی و ایجاد نهادهای گوناگون مدنی، تشکیل سندیکاها و تقویت جنبش زنان، جوانان، دانشجویان و برابری حقوقی اقوام و سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در داخل و تنش‌زدایی در جهان در راستای حفظ منافع ملی، راه‌دیگری وجود ندارد و بدون تعامل آن‌هم از موضع برابر به هیچ‌روی نمی‌توان انتظار تغییر در موقعیت قربانی‌شدن در

مناسبات بی‌رحم کنونی در جهان امروز را داشت.

حاصل سخن:

نتیجه‌ی معضلات و سردرگمی‌های برشمرده شده، به صورت مشکلات و تنش‌هایی به شرح زیر در سطح جامعه و بین‌الملل بروز و ظهور می‌یابد:

(۱) تنش و ناهمخوانی:

تنش و ناهمخوانی میان سبک‌های زندگی و سلیقه‌های همگانی در شکل تضاد "سنت و مدرنیته" میان گروه‌های اجتماعی بروز و ظهور می‌یابد که هیچ‌کدام دارای هویت راستین منسجم و یک‌پارچه نیست و حتی قابل تقسیم‌بندی به مدرن و سنتی هم نمی‌باشد. زیرا از یک سو گروه موسوم به سنتی حاضر نیست عناصر مدرن را از زندگی خود خارج کند؛ چون به بسیاری از این عناصر و نوآوری‌های فن‌آورانه و برخی از دست‌آوردهای مهم و ظواهر مدرنیته در جامعه وابسته است و از سوی دیگر گروه موسوم به مدرن و نوکیسه‌ها بر ظاهر و شکل بیرونی مدرنیته بسیار پای می‌فشارند و در بخش‌های بزرگی از رفتار و ذهنیت‌های خود همچون خانواده و نظام خویشاوندی و آزادی‌های جدی، آن‌را نمی‌پذیرند و حتی خروج از منطق پدرسالارانه در جامعه، برای این گروه‌ها غیرقابل پذیرش است و تحمل برابری حتی در نظام آموزشی و بهداشتی را نیز ندارند.

(۲) بحران هویتی همگانی:

برای آن‌که یک هویت فردی یا جمعی شکل گیرد، نخستین نیاز این هویت در آن است که بتواند مرزبندی‌های دقیقی برای خود ترسیم کند که متأسفانه در یک منطق مبهم و فرآیند مغشوش، چنین کاری چندان ساده نیست و تداوم این ابهام‌ها از جمله ابهام در سنت و مدرنیته به شکل غیرقابل اجتنابی تنش‌ها را به گونه‌ی کنش یا واکنش هر یک برای به ثبت رساندن خود در جامعه افزایش می‌دهد. در نتیجه هویت فردی- هویت جمعی و در نهایت هویت ملی با مخاطره روبه‌رو می‌شود که مصداق آن‌را در غالب کلان‌شهرها می‌توان مشاهده کرد، این مسأله با بگیر و ببند حل نخواهد شد و درمان آن نیازمند راه‌کارهای فرهنگی است.

(۳) ایجاد ابهام و اختلال در حافظه‌ی تاریخی:

اختلال در حافظه‌ی تاریخی منجر به بروز ابهام و انحراف‌های شناختی می‌شود. این یک واقعیت است؛ آن‌گاه که خطرهای متفاوت و تهدیدهای طبیعی یا اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه روبه‌افزایش می‌گذارد و هیچ چشم‌انداز مشخص و روشنی نیز برای اطمینان یافتن به داشتن راه‌حلی برای جلوگیری از گزند آن‌ها در این افراد یا گروه‌ها وجود ندارد، "فراموشی" شاید تنها راه‌حل برای "تسکین یافتن" می‌شود. لازم است متوجه باشیم که ناآگاهی نسبت به تاریخ گذشته و "نسیان"هایی که دچار آن‌ها هستیم یا دچارمان می‌کنند، لزوماً اموری نیستند که بتوان آن‌ها را از خلال فرآیندهای "آموزشی" جبران کرد. برای مثال، هر بار که زلزله‌ای شدید کشور ما را به لرزه در می‌آورد و هزاران نفر را قربانی می‌کند تا مدتی همه‌ی رسانه‌ها درباره‌ی آن سخن می‌گویند؛ ولی در برابر موج سنگینی از ابهام و ناامیدی در نداشتن بدیل و راه‌حلی اساسی برای مبارزه با این خطر، به زودی لایه‌ی سنگینی از "فراموشی" بر همه‌چیز سایه افکنده و افراد به لذت ناشی از این داروی آرام‌بخش فرو می‌روند تا فاجعه‌ی بعدی اتفاق بیفتد. امروزه در حوزه‌ی اجتماعی نیز ما با چنین موقعیتی سرو کار داریم.

راه‌کارها:

(۱) چندگانگی راه‌ها:

آنچه مهم است این‌که نمی‌توان و نباید انتظار یک راه خروج مشخص برای وضعیت پیش‌آمده داشت؛ زیرا برای حل هر مشکلی می‌تواند راه‌های مختلف پیشنهاد شود. پس قبول چندگانگی راه‌حل‌ها یک اصل است. نخستین امری که باید نسبت به آن آگاهی داشت آن است که موقعیت کنونی جامعه‌ی ما حاصل یک یا دو اشتباه یا وضعیت تاریخی نیست. بلکه برآیند تجربه‌ای طولانی‌مدت است که در بسیاری از موارد حتی ما در آن دخالتی نداشته‌ایم. البته این امر به معنای تأییدکردن تئوری‌های توطئه‌ی جهانی نیست؛ ولی نمی‌توان انکارکرد که مجموعه‌ای از عوامل و دلایل درونی در این زمینه همواره با گروهی از دلایل بیرونی همراه بوده‌اند که این موقعیت‌های حساس و خطرناک را پدید آورده‌اند. از این‌رو برای خروج از این موقعیت‌ها باید بیش از هرچیز متکثر و درازمدت اندیشید و هر راه‌حل ادعایی کوتاه‌مدت، بی‌شک غلط بوده و سرابی بیش نیست. آنچه در این مقطع بسیار به آن نیازمندیم، "واقع‌بینی" است که ما را به‌رغم شکنندگی‌ها وادارد درازمدت فکر کنیم و از فراموشی و نسیان تاریخی دست بکشیم و سعی در بازبینی آنچه تا به این‌جا به‌سرمان آمده داشته باشیم.

(۲) پرهیز از خشونت و اعمال اراده‌ی ریاستی:

هرگونه فرآیند خشونت‌آمیز درونی و برونی در این شرایط به احتمال بسیار زیاد وضعیت را تندتر و بحرانی‌تر می‌کند. اراده‌گرایی سیاسی آمرانه و فردی به‌هرشکل و با هرمنشأ و از هرگونه ایدئولوژی‌گرایی آمرانه، جز آن‌که موقعیت را بحرانی‌تر کند، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت و خشونت جز در به‌وجود آوردن مدارها و دوره‌های باطلی از خشونت‌های جدید نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. حضرت علی(ع) می‌فرماید: "آن‌که ترک میانه‌روی کرد، سرگردان است."

(۳) شناخت همه‌جانبه‌ی فرآیند جهانی‌شدن:

بدون شناخت، امکان هیچ‌گونه تعامل و برخورداری از امتیازات آن وجود ندارد و برعکس همواره ما را در موضع ضعف و قربانی‌شدن قرار خواهد داد. بنابراین، مهم‌ترین، کاراترین و شاید تنها راه مبارزه با ابعاد منفی جهانی‌شدن، مشارکت آگاهانه، فعال و تأثیرگذار در آن است؛ همچون هندوستان. بدترین روش مقابله و مبارزه با آن، شیوه‌های مکانیکی همچون تلاش فیزیکی برای جلوگیری از نفوذ آن در سطوح

مختلف ملي است. (۴) عدم انتظار بیش از حد از حوزه‌های سیاسی برای تغییر: لازم است توجه کنیم که حوزه‌ی سیاسی در اغلب موارد، خود حاصل و نتیجه‌ی ساختارهای اجتماعی و برآیند آنهاست، نه عاملی که بتواند از بیرون اوضاع را تغییر دهد. این باور که حوزه‌ی سیاسی نوعی انتزاع خارج از جامعه است و با تغییر آن می‌توان به تغییراتی اساسی در جامعه دست‌یافت، تفکری اسطوره‌ای است و هیچ واقعیت تاریخی در درازای چند سده‌ی اخیر، آن‌را تأیید نمی‌کند. آنچه سبب تغییر جوامع و از جمله حوزه‌ی سیاسی شده است، دگرگونی‌های درونی در لایه‌های عمیق و پایه‌ای این جوامع بوده است. از این‌رو رویکرد اساسی باید به سمت‌وسوی جوامع مدنی و سازوکارهای آنها باشد.

(۵) آگاهی و بازسازی وجدان ملی- میهنی: برای خروج از انفعال و بن‌بست نیاز به به‌وجود آوردن یک آگاهی همگانی و بیداری وجدان ملی است که موتور حرکت به‌سوی تغییر و نیل به مردم‌سالاری از مسیر جامعه‌ی مدنی خواهد بود. این سازمان‌های مدنی هستند که امروزه در راس فرایندهای تبدیل دموکراسی‌های نمایندگی به دموکراسی‌های مشارکتی قرار گرفته‌اند. از این‌رو نوعی اراده‌ی ملی و وجدان اجتماعی مورد نیاز است تا این سازمان‌ها هرچه بیش‌تر شکل‌گیرند و به‌ویژه هرچه بیش‌تر فعال‌شوند و تا جایی‌که ممکن است دستگاه‌ها و نهادهای دولتی را وادارکنند که اختیارات خود را به نهادها و سازوکارهایی مدنی واگذارند. سازمان‌های غیردولتی جدی‌ترین ابزار قابل بهره‌برداری برای ایجاد ارتباطات افقی و عمودی، محلی- قومی- ملی در هم‌هی سطوح ممکن، در جهان امروز هستند. تقویت این ابزار مهم‌ترین پاسخ در برابر موج گسترده‌ی خطرانی است که جامعه‌ی در حال توسعه‌ی ما را تهدید می‌کند.

(۶) اولویت‌ها براساس ضرورت و نیاز: استفاده از روش‌های ابتکاری همچون "تبعیض مثبت" به سود گروه‌هایی که باید هر چه زودتر به ارتقای اجتماعی آنها رسیدگی کرد (زنان، جوانان، اقوام، کارگران، کشاورزان و دیگر گروه‌های فرودست جامعه) این‌گونه روش‌ها حاصل تفکر در موقعیت‌های ویژه است که امروزه در جهان کشورهای در حال توسعه با آنها سروکار داریم.

پایان سخن: ما، در حزب ملت ایران، بر این باوریم که برای خروج از بن‌بست امروزین میهن، تنها راهی که پیش‌روست بازپس‌دادن هم‌هی حقوق ملت به مردم و اجرای اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، به‌دور از هرگونه خشونت و استقرار حکومت مردم‌سالار و حاکمیت راستین ملی که لازمه‌ی رشد و توسعه است. یک‌سال دیگر گذشت؛

شما را که در این بیم، آسوده نشستید جز ریزش‌آوار، خود چیست سزاوار؟ ایرانیان! نوروزتان پیروز، خانه‌های‌تان آباد، دل‌های‌تان شاد، دشت‌های‌تان سرسبز و دست‌های‌تان پرگل.

تهران، اسفندماه ۱۳۸۴ خورشیدی